

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه:

عنوان و نام پدیدآور:

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

فروست:

شابک:

وضعیت فهرست نویسی:

یادداشت:

موضوع:

شناسه افزوده:

شناسه افزوده:

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:

لوئیزی، والریا، ۱۹۸۳ - م. Luiselli, Valeria
اگر به خودم برگردم: ده جستار درباره پرسه در شهر/
والریا لوئیزی؛ ترجمه کیوان سررشته؛ ویرایش الهام سلمانی فروغی.
تهران: نشر اطراف، ۱۳۹۷.
۱۳۵ص.

جستار روانی؛ ۳.

۹۷۸-۶۲۲-۹۹۱۲۴-۲۰۲

فیبا

عنوان اصلی: Sidewalks.

مقاله‌های اسپانیایی -- قرن ۲۱م.

سررشته، کیوان، ۱۳۶۵ - مترجم

سلمانی فروغی، الهام، ۱۳۶۳ - ویراستار

۱۳۹۷ الف ۷۱۹/۴۲۲/ PQ۷۲۹۸

۸۶۴/۷

۵۱۵۶۱۱۳

اگر به خودم بگردم

ده جستار درباره پرسه در شهر

والریا لوشیژی | ترجمه کیوان سررشته



اگر به خودم برگردم

ده جستار درباره پرسه در شه

والدیبا لونیازی | ترجمه کیوان سررشته



اطراف

باز بینی و مقابله: معین فرخی
 ویرایش: الهام سلمانی فروغی
 صفحه آرایی: کارگاه نشر اطراف
 طراح جلد: حمیدقدسی
 ناظر چاپ: محمد حسین دوست محمدی
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۲۲۴-۲-۲
 چاپ اول: ۱۳۹۷، ۵۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است.
 هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه (چاپی،
 کپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

تهران، خیابان گل نیلی، خیابان شهید ناطق نوری، کوی رضاییگ، پلاک ۹.

تلفن: ۲۸۵۵۲۴۷

Atrafir

Email: atrafpub@gmail.com

@atrapublication

کے کے کے کے کے

آہ ای زائر، در رم به دنبال رم می گردی!
و در رم، رم را نمی یابی.
فرانسیسکو دکودو



کے والریا لوئیزی دے

تاریخ تولد: ۱۶ ژوئن ۱۹۸۳

محل تولد: مکزیکیوسیتی، مکزیک

نویسنده، مدرس ادبیات و نویسندگی خلاق در دانشگاه هوفسترا در نیویورک
یکی از پنج برندهٔ جایزهٔ ویٹو نویسندگان زیر ۳۵ سال به انتخاب بنیاد ملی کتاب آمریکا
در سال ۲۰۱۴، سومین غیر آمریکایی نامزد دریافت جایزهٔ حلقهٔ منتقدان کتاب آمریکا
رمان چهره‌هایی میان جمعیت (۲۰۱۲)، شما این جا هستید: تاب‌های هارلم (۲۰۱۳)،
نقشه‌نویسی (۲۰۱۳)، رمان داستان دندان‌هایم (۲۰۱۵) و به من بگو چطور تمام می‌شود:
جستاری در ۴۰ پرسش (۲۰۱۷) از آثار دیگر او هستند.

کے فہرست

نوشتن خود در شہر	۱۵	سخن مترجم
سوغاتی های عالم مردگان	۲۳	یک اتاق و نصفی
خاطره ای دور از چیزی دیگر	۳۵	پرواز به خانه
سرعت درست برای تماشای شہر	۵۱	مانیفست دو چرخه
همه این ها غریب اند، مثل هیچ چیز	۵۷	مسیرهای جایگزین
اجساد را جمع می زنیم	۷۳	سیمان
شیرجه زبان به سوی سکوت	۷۵	شہرهای پرلُکنت
حفاری برای یافتن هیچ	۸۷	رلینگو: نقشه نگاری فضاها ی خالی
آنچه بین صفحات جا مانده	۹۹	بلیت برگشت
پنهان از نگاه خیره دیگران	۱۰۹	اتاق های دیگر
سکونت در بهشت اداری	۱۱۹	اقامتگاه دائمی

11111111111111111111

پیش‌گفتار

«دربان شب‌کار ساختمان ما از گونه در حال انقراضی از آدم‌هاست که هنوز تنباکو می‌کشند.» با خواندن چنین جمله‌ای وسط یک مقاله تعریف‌مان را از مقاله گم می‌کنیم. پیش‌فرض ما درباره مقاله این است که رسمی، عصاقورت داده و خشک پیش برود و نشانه‌ای از دنیای شخصی نویسنده در آن نباشد اما مقاله‌ها هم دنیای تازه خودشان را دارند و به فرم‌های خلاق و بدیع درآمده‌اند. گاهی چنان خوب نوشته می‌شوند که تجربه شیرین خواندن رمان‌های پرشور را برای خواننده زنده می‌کنند.

جستارهای روایی چنین حال و هوایی دارند. جستار روایی متنی غیرداستانی است که سبکی دلنشین، ساختاری ظاهراً و لنگار، لحنی شبیه زبان شفاهی، و گاهی چاشنی طنز ظریفی دارد و با استفاده از داستان یا ساختار داستانی، روایت نویسنده را از مبحثی که کمتر به آن پرداخته شده، ارائه می‌دهد. به عبارتی، نویسنده جستار روایی با استفاده

از اکسیر هنر، فرمی لذت بخش می آفریند و مضمون مقاله را به گونه ای نو و با هدفی متفاوت ارائه می دهد.

جستار یا essay مانند مقاله یا article متنی غیرداستانی است اما به جای آن که مثل مقاله اطلاعاتی درباره یک موضوع خاص به خواننده منتقل کند، دیدگاه شخصی نویسنده را درباره یک یا چند موضوع و با لحنی که اعتماد مخاطب را برانگیزد برایش توضیح می دهد. جستارنویس بر اساس تجربه زیسته خود، نگاه ویژه ای به مفهوم یا رخداد مورد نظرش پیدا کرده، به یک روایت فردی رسیده و با نوشته ای صمیمی و صادقانه می خواهد موضوع و تحلیل خودش را شرح دهد. به همین دلیل خواندن جستار ما را با طرز فکر، منش یا به اصطلاح صدای نویسنده آشنا می کند. بی تردید مقاله نویس ها هم دیدگاه شخصی درباره موضوع مقاله شان دارند و گاهی آن را با خوانندگان شان در میان می گذارند اما نتیجه گیری نوشته شان را با استناد به دلایل و شواهد موجود در مقاله سر و سامان می دهند نه مبتنی بر تجربه، برداشت و روایت شخصی خودشان.

تعبیر شیرین و تأمل برانگیز دیگری هم جستار را ترکیبی از اول شخص مفرد و سوم شخص جمع معرفی می کند که تجربه نویسنده را در مسیر جست و جو و آزمون پست و بلند مفاهیم مختلف و ابعاد گوناگون رخدادها به ثبت رسانده و با خوانندگان به اشتراک می گذارد. همین معنای جست و جوگری است که معادل جستار را برای واژه essay انتخابی دقیق و قابل دفاع می کند. از این منظر، جستار کنشی است که خواننده را با تکاپوی نویسنده در درک و تحلیل رخدادهای واقعی و مفاهیم مختلف همراه می کند.

منطق گفت و گویی، جستار را بستر مناسبی برای حضور صداهای دیگر در ساحت تلاش نویسنده برای فهم معنا می داند؛ صداهایی که می توانند موضع نویسنده را به چالش کشیده و متنی چندصدا خلق

کنند. جستارنویس که هشیارانه در گرانیگاه جریان‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... زمان خود ایستاده، می‌تواند با اجتناب از قضاوت نهایی و تک‌گویی تمامیت‌خواهانه و پرهیز از سازآرایی صداهای گوناگون به نفع دیدگاه خود، شرکت مؤثر صداهای دیگر را در گفت‌وگویی متن‌تضمین کند.

به خاطر اهمیت ژانر یا گونه جستار بسیاری از نویسندگان معاصر مانند شاهرخ مسکوب، کامران فانی، بابک احمدی و صاحب‌نظران دیگر در نوشته‌هایشان جستار را تعریف کرده‌اند و تفاوت‌های جستار و مقاله را شرح داده‌اند. با مطالعه نمونه‌های مختلف جستار و خصوصاً جستار روایی درک دقیق‌تری از تعریف جستار روایی خواهیم داشت. خواندن بهترین نمونه‌های هر ژانر نوشتاری هم می‌تواند آشنایی ما را با آن‌ها به تجربه‌ای پربار و خوشایند مبدل کند. به همین دلیل در مجموعه جستار روایی آثار نویسندگان شاخص این ژانر را که پیشینه فرهنگی متفاوتی دارند، به علاقه‌مندان ارائه می‌دهیم و در هر کتاب می‌کوشیم مخاطب را با سبک نوشتاری و صدای منحصر به فرد یک جستارنویس برجسته آشنا کنیم.

درباره کتاب

در کتاب اگر به خودم برگردم سراغ والریا لوئیزی رفتیم. لوئیزی نویسنده جوان متولد مکزیک است که تجربه زندگی در آفریقای جنوبی، کاستاریکا، آمریکا، کره جنوبی، هند، اسپانیا و فرانسه را دارد. فلسفه و ادبیات تطبیقی خوانده، در دانشگاه هوفسترای نیویورک استاد نگارش خلاق و ادبیات است، با گالری‌های هنری مختلف همکاری می‌کند و برای باله نیویورک لیبرتو می‌نویسد. بسیاری از آثار داستانی و غیرداستانی او نامزد یا برنده جوایز معتبر ادبی شده‌اند و آنها را به بیش از بیست زبان

دنیا ترجمہ کردہ اند۔ در سال ۲۰۱۴ جایزہ «پنج زیرسی و پنج» نهاد ملی کتاب آمریکا به او تعلق گرفت. به گفته منتقدان و صاحب نظران لوئیزیلی به رغم سن کم، نگاهی منحصر به فرد و درخور تأمل دارد که پویایی و سرزندگی شیرینی به نوشته هایش می بخشد.

ترجمه جستار روایی توانایی خاصی می طلبد که فراتر از مهارت فهم و انتقال متون انگلیسی است. زبان مترجم این جستارها باید به خلق و خوی گفتمانی نویسنده نزدیک باشد یا نزدیک شود تا بتواند مباحث جدی و حال و هوای نوشته های او را به لحن شخصی، سرخوشانه و گاه مطایبه آمیز جستار روایی گره بزند و سهم خواننده را در حظ خواندن متن افزایش دهد. کیوان سررشته دانش آموخته رشته تئاتر در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است که در کارنامه کاری اش ترجمه، کارگردانی تئاتر و نمایش نامه نویسی به چشم می خورد و به دقت و ظرافت تمام توانسته با رعایت امانت در ترجمه روح جستارهای لوئیزیلی را به مخاطب منتقل کند.

اگر به خودم برگردم خلاف دو اثر قبلی مجموعه جستار روایی بر اساس انتخاب متن هایی از میان آثار نویسنده توسط «نشر اطراف» و مترجم شکل نگرفته، بلکه خود نویسنده، جستارهای این اثر را به شکل کتابی با عنوان پیاده روها در سال ۲۰۱۴ منتشر کرده است. این جستارها از ارتباط درونی زیرکانه و پرثمری برخوردارند و گویی در کنار هم جورچین نگاه خاص نویسنده را کامل می کنند. پیاده روها روایت پرسه زدن های لوئیزیلی در فضاهای شهری مختلف است که با شکل گیری نگاهش به موضوعها و مفاهیم گوناگون گره خورده. چه وقتی درباره هویت و چهره آدمها در گذر زمان یا ناامیدی حاصل از دیدن انسان های مرده و زنده ای که مدت ها انتظارش را کشیده ایم صحبت کند و چه هنگامی که از نقشه های بی روح، معنای واقعی واژه های زبانی بیگانه یا کوچگر

شہر نشینی کہ مفہیم درون و بیرون برایش تغیر کردہ می گوید، ہم قدمی با لوئیزیلی سفری است با چشمان آدمی دیگر بہ کشورها، شہرها، خیابان‌ها، کوچہ پس کوچہ‌ها و فضاہای متروک دنیا، و چشیدن طعم زندگی‌هایی است کہ در آنها جریان دارد. «نشر اطراف» با ہدف معرفی ژانرہای نگارشی مختلفی کہ از لحاظ ساختار یا مضمون راہی بہ روایت دارند، مجموعہ‌های گوناگونی را طراحی و تہیہ کردہ کہ مجموعۂ جستار روایی یکی از آن‌هاست دے

ے دبیر ترجمہٗ اطراف - رؤیا پورآذر دے

بہار ۱۳۹۷

سخن مترجم

نوشتن خود در شهر

کتاب‌فروشی

شاید عمدی در کار باشد که کتاب‌فروشی‌ها همیشه کمی گم شدن در خودشان دارند. برخلاف کتابخانه‌ها و سیستم رده‌بندی دقیق‌شان، کتاب‌فروشی‌ها به سلیقه خودشان قفسه‌ها را می‌چینند. بعضی‌ها کتاب‌ها را برحسب جغرافیای نویسنده و سنت ادبی‌شان جدا می‌کنند و اگرندانی نویسنده کجایی است باید همه جهان را دنبالش بگردی - یا بدتر از آن سؤال کنی. بعضی کتاب‌فروشی‌ها می‌خواهند دقیق‌تر باشند و قالب را هم به جغرافیا اضافه می‌کنند: رمان روسی، داستان کوتاه ژاپنی، شعر ایرانی. بعضی‌ها تاریخ را هم اضافه می‌کنند و قرن و سال می‌گذارند بالای هر قفسه تا گم شدن‌ها را به حداقل برسانند. شاید بشود این جزئی‌تر شدن را آن قدر ادامه داد تا دیگر هیچ وقت هیچ کس در کتاب‌فروشی گم نشود؛ تا کتاب‌ها را بشود چشم‌بسته پیدا کرد. ولی واقعیت این است که بعضی کتاب‌ها و نویسندگان را هر کاری

کنیم نمی‌توانیم جای مشخصی بگذاریم. آخرش بیرون می‌زنند و فرار می‌کنند. اگر به خودم برگردم^۱ یکی از همین کتاب‌هاست.

والریا لوئیزی در اولین فصل کتابش گم می‌شود. دارد در قبرستان سن‌میکله و نیز دنبال آخرین اثر باقی‌مانده از یکی از نویسندگان محبوبش، جوزف برودسکی، می‌گردد ولی قبرستان نه نقشه دارد و نه تابلویی که نشان دهد بقایای برودسکی در کدام ردیف دفن شده. لوئیزی بدون این‌که به هدفش نزدیک‌تر شود میان اسم‌های دیگر و نویسندگان دیگر می‌گردد و آخرش برحسب اتفاق، و نه از مسیری مشخص، به جایی می‌رسد که می‌خواهد. برای کتابی که مدام به نقشه و مسیر می‌پردازد شاید شروع عجیبی به نظر برسد اما هرچه در کتاب جلوتر می‌رویم بیشتر به این گم شدن و پیدا کردن‌ها عادت می‌کنیم. کم‌کم دست‌مان می‌آید که نقشه و مسیر بعضی جاها کمکی نمی‌کند. بعضی موضوعات را هر کاری کنیم نمی‌توانیم در نقطه مشخصی ثابت نگه داریم. آخرش تکان می‌خورند و فرار می‌کنند و ما هم آخرش به دنبال‌شان گم می‌شویم.

اگر به خودم برگردم به این موضوعات می‌پردازد. برای همین هم نمی‌تواند قالب و موضوع مشخصی داشته باشد. سایت آمازون نسخه انگلیسی کتاب را گذاشته در قفسه راهنمای نوشتن و پژوهش و نسخه اسپانیایی‌اش را گذاشته در قفسه مقالات و مکاتبات. هر دو هم تقریباً درست‌اند. دیگران کتاب را ترکیبی از جستارنویسی و سفرنامه توصیف کرده‌اند ولی اذعان کرده‌اند که کتاب آن قدر از هر دوی این برجسب‌ها فاصله دارد که نشود در موردش نظر قطعی داد. حتی جغرافیا نیز کمک

۱ • این کتاب اولین بار سال ۲۰۱۲ در مکزیک با عنوان *Papeles Falsos* (اصطلاحی ایتالیایی به معنای برگه‌های جعلی) منتشر شد و یک سال بعد در ترجمه انگلیسی عنوان *Sidewalks* (پیداه‌روها) را به خود گرفت.

چندانی به کشف جای کتاب در کتاب فروشی نمی‌کند. لوئیزی مکزیکی است و در کتاب از نویسنده‌های اسپانیایی زبان بسیاری نقل قول آورده ولی، همان‌طور که خودش در چند مصاحبه گفته، این کتاب بیشتر پیرو سنت جستارنویسی انگلیسی است تا سنت‌های ادبی آمریکای لاتین.

مقدمه نوشتن برای چنین کتابی آسان نیست. وقتی شنیدم باید مقدمه بنویسم بلافاصله رفتم نزدیک‌ترین کتاب‌فروشی تا دو جلد قبلی مجموعه را بخرم و از رویشان تقلب کنم. اما دو تا مشکل وجود داشت: اول این‌که این کتاب، برخلاف دو اثر قبلی، تجمیع جستارهای جداگانه نویسنده نیست و جستارهایش به هم متصل‌اند. ما انتخاب‌شان نکرده‌ایم که بشود در مقدمه دلیل انتخاب را توضیح داد و اهمیت هر جستار را. مشکل دوم اما بزرگ‌تر بود. در کتاب‌فروشی نتوانستم کتاب‌ها را پیدا کنم. نمی‌دانستم باید کدام قفسه را بگردم. سؤال هم نمی‌خواستم بکنم. برگشتم توی خیابان.

خیابان

«جمعیت برای فلانور (پرسه‌زن حرفه‌ای) حکم هوا برای پرندگان و آب برای ماهی‌ها را دارد. عشق او و شغلش یکی شدن با جمعیت است. برای فلانور، برای تماشاگر پرشور، سکونت در قلب ازدحام جمعیت، در وسط موج‌های آمد و شدشان، در میان امرزودگذر و امر بی‌پایان، لذتی سرشار است. دور بودن از خانه و درعین‌حال همه‌جا را خانه خود حس کردن؛ دیدن جهان، بودن در مرکز جهان و درعین‌حال پنهان ماندن از چشم جهان.»

این‌ها را بودلر در نقاش زندگی مدرن نوشت و جایگاه فلانور را در دنیای ادبیات تثبیت کرد. اما فلانور پیش از آن هم در فرهنگ

شهرنشینی حضور داشت؛ کسی که به ظاهر کاری نمی‌کند و بی‌هدف پرسه می‌زند ولی همواره در حال مشاهده و ثبت شهر و مردمانش است.

والتر بنیامین در نیمه اول قرن بیستم با استفاده از نوشته‌های بودلر فلانور را وارد مباحث آکادمیک کرد. او این شخصیت را از پرسه‌زن خیابانی تبدیل کرد به شاهی بر تأثیرات مخرب مدرنیته و کاپیتالیسم. در پروژه پاساژها بنیامین تصویر فلانوری را رسم می‌کند که خیابان‌های محل پرسه‌اش در گذشته حالا با ساختن پاساژها تبدیل شده به فضای داخلی، سازه‌هایی از فلز و شیشه که مغازه‌های پاریس را دسته‌بندی و مرتب کرده. فلانور اما از این دسته‌بندی خشنود نیست و با پرسه‌های بی‌هدفش در میان این مسیرها به آن اعتراض می‌کند.

بنیامین فلانور را نمونه‌اعلای تماشاگر شهرهای مدرن می‌دانست؛ کارآگاه و محقق‌ی که شهر موضوع تحقیق اوست. فلانور کسی است که در خیابان و میان جمعیت پرسه می‌زند - نمی‌ایستد - و رفت‌وآمدهای شهر را تماشا می‌کند. در قلب جهان بیرون زندگی می‌کند ولی استقلال و شخصیت خودش را حفظ می‌کند و به این ترتیب می‌تواند در درک شهر مدرن و به تصویر کشیدن آن نقشی کلیدی ایفا کند. اگر بخواهیم به کتاب لوئیزی قالبی بدهیم باید اسمش را بگذاریم نویسندگی فلانور. او هم در نوشته‌هایش مثل فلانور رفتار می‌کند. مدام در حرکت است. مدام در حال تماشای بیرون از خود است و درعین حال هیچ وقت بی‌خود نیست. جهانی درونی و منزوی دارد که درعین حال همیشه ارتباطش را با جهان بیرون حفظ می‌کند. صدای نوشته‌ها همیشه مال خودش است. فرقی نمی‌کند از داخل هواپیما به جهان نگاه کند یا از واگن قطار، روی دوچرخه باشد یا پای پیاده، جلو پنجره‌ای در طبقه هفتم آپارتمانش در نیویورک ایستاده باشد یا زیر درختی نشسته باشد در قبرستان سن‌میکله در ونیز.

نقطہ شروع همیشه خودش است. از خودش بیرون می آید و در جهان اطراف پرسه می زند. زمان می گذراند و وقتی به خودش برمی گردد می بیند با کسی که شروع کرده فرق دارد. پس دوباره از اول شروع می کند. همین است که جستارهایش پایان ندارند، دایره‌هایی هستند که دور محوری مشخص می چرخند: رابطه نویسنده و شهری که اطرافش را گرفته.

شهر

«می‌گویند شهر را می‌شود خواند؛ درست همان‌طور که کتاب را می‌خوانیم.» اگر این‌گونه باشد، آیا می‌شود شهرها را هم مثل کتاب‌ها دسته‌بندی کرد و در قفسه‌های مشخص گذاشت؟ می‌شود شهری را آن قدر جزئی تعریف کرد که قفسه‌ای برای خودش داشته باشد و به این ترتیب راه خود را به آن به سرعت و سهولت پیدا کنیم؟ لوئیزی در مصاحبه‌ای می‌گوید ایده اولیه‌اش این بوده که بتواند کتابی درباره مکزیکوسیتی بنویسد: «می‌خواستم خودم را در شهر بنویسم. راهم را به شهر با نوشتن باز کنم. ولی اوضاع آن طوری پیش رفت که فکر می‌کردم. چون آخرش شد کتابی درباره چند شهر و به طور خاص درباره غیرممکن بودن نوشتن از مکزیکوسیتی. در واقع وقتی کتاب را تمام کردم مکزیک را ترک کردم و برای زندگی رفتم نیویورک.»

برای این‌که بفهمیم منظورش از نوشتن خود در شهر و پیدا کردن راه خود به شهر چیست شاید لازم باشد نگاهی به رابطه تاریخی او با شهر بیندازیم. او، که دختر یک دیپلمات مکزیک است، در دوران کودکی هیچ وقت مدتی طولانی در یک شهر سکونت نداشته. تا دو سالگی در مکزیک زندگی می‌کرده ولی بعد پدرش منتقل می‌شود آمریکا و یک سال آن‌جا می‌مانند، بعد چهار سال در کاستاریکا، بعد پنج سال در کره جنوبی و بعد سال‌های نوجوانی‌اش در آفریقای جنوبی. در تمام این

مدت در خانه اسپانیایی حرف می‌زده و بیرون خانه به انگلیسی زندگی می‌کرده. به قول خودش «همیشه در آستانه و مرز» بوده و هیچ وقت جای معینی نداشته؛ چه در جغرافیا، چه در زبان.

این جابه‌جایی همیشگی، این همواره در حال حرکت بودن، از نوجوانی به بعد نه به اجبار، که به انتخاب خودش ادامه پیدا می‌کند. اولش تصمیم می‌گیرد دورهٔ دبیرستان به مکزیک برگردد و همین کار را هم می‌کند ولی وقتی موقعیتی برای رفتن به هند و تحصیل در مدرسه‌ای شبانه‌روزی پیش می‌آید، دوباره مکزیک را ترک می‌کند. بعد که به مکزیکوسیتی برمی‌گردد وارد دانشگاه می‌شود و فلسفه می‌خواند ولی نمی‌تواند از دیگر علاقه‌اش، یعنی رقص معاصر، چشم‌پوشد و بعد از پایان دانشگاه به نیویورک نقل مکان می‌کند تا رقص را آن‌جا ادامه دهد. آن‌جا هم می‌فهمد که آن قدرها هم استعداد رقص ندارد و وارد دانشگاه کلمبیا می‌شود و از آن‌جا مدرک دکترای ادبیات تطبیقی می‌گیرد.

او حالا در دانشگاه هوفسترا ادبیات و نویسندگی خلاق درس می‌دهد. ازدواج کرده. یک بچه دارد و، حداقل بیرون ادبیات، کمی ساکن تر شده است. بالاخره شهری را به‌عنوان خانه انتخاب کرده است.

دوباره کتاب‌فروشی

به کتاب‌فروشی دوم که می‌رسم امیدم بیشتر می‌شود. لازم نیست بین قفسه‌ها بگردم. کتاب‌هایی وسط کتاب‌فروشی کپه شده‌اند و جلد اول مجموعه وسط‌شان است. کتاب را برمی‌دارم و سعی می‌کنم چشمم به هیچ کدام از کتاب‌های اطرافش نیفتد که وسوسه نشوم. ولی بدون دیدن هم می‌توانم حدس بزنم اسم حداقل چندتایی‌شان را لای همین صفحه‌ها خوانده‌ام. برای من، که هم‌سن‌وسال لویزلی‌ام، حجم خواننده‌هایش، حجم سفرهایش، حجم فکرهايش ترسناک است. اما

هیچ وقت این حجم من را پس نمی زند. لوئیزی نقل قول که می کند پُر خواننده هایش را نمی دهد. قرار نیست با ارجاعش به ویتگنشتاین چیزی را ثابت کند یا به نتیجه ای قطعی برسد. ذهنش پراز جمله است و هر بار نویسنده ای به کمکش می آید تا حرفش را بهتر بزند یا سؤالش را عمیق تر طرح کند. حرف و سؤال اصلی اما همیشه برای خود اوست. همین است که باعث می شود کتابش سفرنامه خوبی نباشد. او نمی تواند - یا بهتر بگویم، نمی خواهد - خودش را بگذارد جای خواننده نوعی، جای «همه آدم ها»، و فکر کند کسی که آمده قبرستان سن می کله چه چیزهایی برایش جالب خواهد بود و چه سؤال هایی برایش پیش خواهد آمد. نمی خواهد نقشه را از شما بگیرد و برایتان مسیری بکشد و بگوید: «برو اینجا و اینجا و اینجا و این ها و این ها و این ها را ببین». حتی نمی دانم اگر روزی گذرم به قبرستان سن می کله بیفتد می توانم از فصل اول کتاب راهم را به مزار برودسکی پیدا کنم یا نه؛ تقریباً مطمئنم که نمی توانم. او حتی نمی گوید «این ها را بخوان». کاری که او می کند جذاب تر است. چشمم را باز می کند تا به قبرها و به زمین های خالی شهر جور دیگری نگاه کنم، کتاب ها را رها تر بخوانم، و در هر کدام شان که قدم می زنم آخرش به خودم برگردم ⇒